



WWW.JAMEJAMDAILY.IR

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران



ویژه‌ها

گزارشی از برنامه صبحگاهی شبکه ۵ که توجه ویژه‌ای به زبان فارسی دارد

هر روز

«یه روز تازه» است

سردبیر «یه روز تازه» درباره نحوه شکل‌گیری این برنامه و ویژگی‌های آن در رقابت با سایر برنامه‌های صبحگاهی می‌گوید: قطعا می‌دانید که نحوه شکل‌گیری يك برنامه به این‌گونه نیست که يك شب ما تصمیم بگیریم از فردا برنامه صبحگاهی داشته باشیم و روی آنتن باشیم. پشت سر این برنامه شش ماه کار و فکر است.

۶

گزارش جام جم از منابع

و مصارف قرض الحسنه برخی بانک‌ها

دورهمی با

منابع قرض الحسنه

آمارهای منتشرشده از عملکرد بانک‌ها در پرداخت تسهیلات قرض‌الحسنه، حاکی از ضعف نظارت بانک مرکزی در حوزه تخصیص منابع قرض الحسنه است. از آنجا که منابع قرض‌الحسنه پس‌انداز عموماً با اهداف خیرخواهانه و با اعتماد به نظام بانکی در بانک‌ها سپرده‌گذاری شده، نیازمند نظارت مضاعف بانک مرکزی بر بانک‌ها در نحوه مصرف این منابع است.

۳

یادداشت

رنج شدن

يك طرف، واقعیات بی‌رحم مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌است که مردم با آن دست و پنجه نرم می‌کنند!

سوی دیگر اما مسیری است که در آن قدم گذاشته‌ایم از ۴۰ سال قبل! هر وقت کم می‌آورم، می‌ژیم و به زمین و زمان بد و بیراه می‌گوییم. ذهنم برمی‌گردد به سی و اندی سال قبل!

هرچند سن و سالم به قدر رسیدن به آن سال‌ها نیست اما به قاعده لولیدن بین صفحات تاریخ هم شده دست‌کم چیزهایی فهمیده‌ایم از زمانی که پشت دیوارهای کردستان و خرمشهر می‌جنگیدیم.

بعدش با خودم حساب و کتاب می‌کنم که اگر قرار به نک و ناله‌های شیک و کادوپنج شده واقع‌گرایانه و رئال این روزهایم بود، امروز دیگر نه کردستان بخشی از خاک ایران بود و نه خرمشهر جنوب‌غربی‌ترین نقطه کشور! بماند که مرزهای دفاع از منافع و فریاد زدن حرف‌هایمان هم کشیده شده به هزار و اندی کیلومتر آن‌سوتر... و ما خبرنگارهایی که از خوب یا بد روزگار گذرمان به رسانه خورده (بهتر است صادق باشیم و جانماز بیخودی آب نکشیم) و نه می‌خواهیم منتزع از مردم کوچه و خیابان زندگی کنیم و درد و رنج‌ها را فاکتور بگیریم و نه می‌خواهیم تن به سیاهی و نومیدی مطلق بدهیم، مدام در هروله‌ایم بین این دو!

این نه فقط حاکمیت ما که حکایت روزنامه‌نگاران هر جامعه‌ای است که بعد از یکی دو قرن خسته از دشنه استعمار حالا تصمیم گرفته در مسیر و راهش تجدیدنظر کند... از هند و افغانستان گرفته تا ایران خودمان و کشور همسایه غربی و خیلی از کشورهای آفریقایی... و این رنج در این هروله است که باید مدل متفاوتی از روزنامه‌نگاری و ژورنالیسم را پدید آورد که متفاوت است نسبت به همتایان غربی و آمریکای شمالی‌اش.

کاش ظرفیت‌مان آن قدر باشد که از این رنج، سربلند بیرون آییم... شما هم دعا کنید برای ما!



محمدصادق عزیزیاده دبیر فرهنگ و هنر



محمد غمغمار دبیر حوادث

رهایی از اعدام با دستور آیت‌ا...!

ره‌آورد کار در حوزه حوادث، خاطرات تلخ و شیرینی است که همیشه همراه‌مان است و گاهی هم تکرار می‌شود. یکی از خاطرات شیرین سال‌ها کار در این حوزه مربوط به ۱۲ سال قبل است. در آن زمان مرحوم آیت‌ا... شاه‌رودی، رئیس قوه قضاییه بودند و پنجشنبه‌ها در دفترشان دیدار مردمی برای رسیدگی به مشکلات برگزار می‌کردند. من هم هر هفته برای تهیه گزارش به دفترشان می‌رفتم. يك روز غروب که در روزنامه در حال نوشتن گزارش بودم، زن و مرد سالخورده‌ای به دفتر روزنامه آمدند و مدعی شدند برای دخترشان حکم قصاص صادر شده اما دلایلی پیدا کرده‌اند که نشان می‌دهد او قاتل نیست.

دخترشان را می‌شناختم و خودم اعترافاتش را در دادگاه چاپ کرده بودم. روزنامه‌ها به او لقب دختر هفت تیرکش داده بودند. خلاصه کلام مستندات آنها را گرفتم و گزارشی از دلایل پدر و مادر برای اثبات بی‌گناهی دخترشان نوشتم. پنجشنبه هم همراه مدارک و گزارش راهی دفتر رئیس قوه قضاییه شدم. درخواست رسیدگی دادم، اما گفتند حداقل يك ماه باید منتظر باشیم. اما زمان برای دختر جوان حیاتی بود. تنها راه این بود وقتی مراجعه‌کننده‌ای از مقابل آیت‌ا... شاهرودی بلند می‌شد سریع خود را به صندلی می‌رساندم و نامه را تحویل‌شان می‌دادم.

همین کار را کردم و با واکنش محافظان روبه‌رو شدم که با دستور رئیس وقت قوه قضاییه اجازه دادند حرفم را بزنم. موضوع را کامل توضیح دادم و آیت‌ا... شاهرودی قول پیگیری دادند. حدود دو ماهی از ماجرا گذشت و اجرای حکم متوقف شد. يك روز در دفتر بودم که شماره‌ای ناشناس روی گوشی تلفنم نقش بست. وقتی جواب دادم، آن‌سوی خط دختر هفت تیرکش بود که خبر از آزادیش داد.

این اتفاق باعث شد با همه ناملایمات حوزه حوادث، همچنان عاشق خبرنگاری در این بخش باشم.

واگوبه

دستان سرد ریگی

وقتی قرار شد به مناسبت روز خبرنگار از تجربه‌های متفاوتی که تا به حال داشته‌ام بنویسم، ذهنم به ده سال پیش پرتاب شد، زمانی که برای گفت‌وگو با عبدالحمید ریگی چند روز را در زاهدان سر کردم، روزهایی که جلوی در ساختمان اطلاعات می‌رفتم و شخصی از پشت آیفون می‌گفت در فضای سبز رو به روی ساختمان بنشین تا خبرت کنیم. ماجرابی خسته کننده که برای چند روز مثل سریال تکرار شد. دقیق

یادم نیست چندبار، اما وقتی به روی عبدالحمید نشستم خستگی از تنم فرو ریخت هرچند داستان جنایت‌هایش مثل دست‌هایش سرد سرد بود. زمانی که خبرنگار حوادث بودم با قاتلان زیادی گفت‌وگو کردم. افرادی که به راحتی آب خوردن آدم گشته بودند، اما الا آن که دارم به آنها فکر می‌کنم، ذهنم درگیر خاطره‌ای از (محمد دورایی) می‌شود؛ قاتل حدود ۷۰ ساله‌ای که با شلیک ۲۰۰گلوله شش نفر را در شهر قدس کشت، روزی که او را دستگیر کردند توانستم در اداره پلیس با او گفت‌وگو کنم.

وقتی از آقای قاتل خواستم به دوربینم نگاه کند تا عکسش را بگیرم، درحالی که پیراهن خون آلودش را مرتب می‌کرد، گفت: «شانه نداری؟ می‌خواهم مواهیم را مرتب کنم.»

گفت‌وگوی اختصاصی شیرینی ماندگاری دارد، اما شیرینی کشف سوزهای خاص نیز وقتی زیر دندان یک خبرنگار مزه کند خواب و خوراک را از او می‌گیرد.

چند سال پیش وقتی برای اولین بار گزارش مردان ریزنقشی را که در قسمت تعمیر باک‌هاوایپما کار می‌کردند، رسانه‌ای کردم با واکنش زیادی

رو به رو شد و مستندسازان زیادی به سراغش رفتند. از هرچه بگذریم از لذت گزارش‌های میدانی نمی‌توان گذشت، آن‌هم وقتی ماجرای جنس خوب درمیان باشد. سه سال پیش بود که با چند معناد همراه شدم تا زندگی یک روزشان را گزارش کنم، خوب یاد هست که آن روز کمرم به شدت درد می‌کرد، اما وقتی کنار آنها نشستم و آقایان معناد زورق و فنکد به دست گرفتند بعد چند لحظه به قول آنها بوخوری شدم و کم‌درد پاک یادم رفت.

کشف سوزهای ناب نیز کم از لذت بوخوری و گزارش میدانی ندارد. این روزها نیز در گروه جامعه وقتی نتیجه و بازخورد سوزهای را که با اعضای گروه جامعه به قول معروف می‌پریم، می‌بینم غرق در لذت می‌شوم، گزارش‌هایی مانند «لژنشینان دربند»، «قاچاق شبانه آب در دل پایتخت» و «ایرانیان چگونه قاچاقی می‌شوند».

نیازمندی استان‌های قم و اصفهان

امور آگهی‌های روزنامه جام جم

بیشتر بخوانید

گزارشی از تفاوت قیمت کاغذ در بازار با سامانه سازمان حمایت

قیمت کاغذ

روی هوا

آبادولت «نارندامودی» با لغو استقلال کشمیر

در پی نسل کشی مسلمانان است؟

خطر جنگ

بردامن کشمیر

با معروف‌ترین و محبوب‌ترین و انت‌های غول‌پیکر در جهان آشنا شوید

باشگاه هیولاها

پنجشنبه‌های ایرانگردی

پل پرزین منطقه‌ای سبز و خنک در دل خوزستان داغ

دره آبشارها

درنگ

خبرنگار، دستگاه چاپ نیست

نمی‌دانم به رفتار کودکان هنگام بازی با اسلحه اسباب‌بازی وقت کرده‌اید یا نه. تفنگ پلاستیکی را با خونسردی و اعتماد به نفس دست می‌گیرند و مثل یک نظامی حرفه‌ای یا شور سابقه دار آن را در دست تاب می‌دهند چوری که دهانت باز می‌ماند. با خودت فکر می‌کنی این کودک ده‌ساله مگر در چند جنگ بزرگ دنیا شرکت کرده یا یک شر چند درگیری مسلحانه بوده که این قدر با اسلحه غریبه نیست. شاید پاسخم

خنده‌دار باشد ولی باید بگویم آن کودک ده‌ساله چنان هم که فکر می‌کنید در جنگ و درگیری مسلحانه بی‌تجربه نیست. بس که روزش را پای دستگاه‌های بازی رایانه‌ای شب‌کرده، خوب می‌داند که اسلحه را در کدام دست بچرخاند و اگر دشمن به ناگهان به رویش هفت تیر کشید کجا سنگر بگیرد. کودکان امروز با اسلحه بیگانه نیستند، اما مصورشان از سلاح واقعی نیست. تفنگ در نظر کودک چیزی است که در پویانمایی و بازی رایانه‌ای دیده‌نوسپله‌ای که جان می‌ستاند. و جان ستاندن برایش اتفاقی طبیعی در بازی است و نه بریدن نفس جان‌داری که همین چند لحظه پیش خون زیر پوستش گرم بود. کودکی که اسلحه و مرگ را در قاب نمایش گر دیده، آن‌ها را می‌شناسد بدون آن که لمس کرده باشد. پویانمایی و بازی چیزهایی‌اند که خشن‌ترین و سخت‌ترین تعاریف را برای کودک ساده و قابل درک می‌کنند.

می‌دانم برادر (خواهر) من آن‌ه شما وقت را از سر راه آورده‌ای نه روزنامه فضا و پول اضافی دارد که من این قدر زیاده‌بافی کنم. اما همین روزنامه، همین چند ورق کاغذی که هر روز صبح از لای کلماتش اخبار را بالا و پایین می‌کنی همه تعاریف خشن جهان را برایت ساده کرده‌است. آن قدر ساده که خبر قتل را در صفحه حوادث می‌خوانی و بعد صفحه را مچاله می‌کنی که با آن شیشه اثاقت را تمیز کنی. شیشه اثاقت آن قدر تمیز می‌شود که تمام وقایع شهر را به وضوح می‌بینی و اصلاً فکر نمی‌کنی خبر قتل یعنی واقعیت بریدن نفس جان‌داری که همین چند لحظه پیش خون زیر پوستش گرم بود.

کلمه‌ها در روزنامه به رنگ سیاه چاپ می‌شوند. نه وقتی که خبر قتل است کلماتش به سرخی خون چاپ می‌شوند. نه وقتی که خبر ویرانی سیل است کاغذ روزنامه خیس می‌شود. کلمه‌ها در روزنامه سیاه چاپ می‌شوند چون دستگاه‌های چاپ جان و حس ندارند و همه چیز را یک رنگ می‌بینند. اما این خط‌های سیاه که می‌بینید، سیاه نوشته نشده‌اند. هر کدام در دفترچه خبرنگار و روزنامه‌نگار به رنگی نوشته شده‌اند. خبرنگار دستگاه چاپ نیست که خبر قتل و خبر تولد را یک رنگ بنویسد. خبرنگار وقتی سر صحنه قتل می‌رود و روزنامه‌نگار وقتی خبر قتل را می‌نویسد نمی‌داند با بوی خونی که مشامش را راکر می‌دهد چه کند. برای آن که چند هزار نفر از خبر مطلع شوند بدون آن که ردی از آن راز دست‌شان بماند، یک نفر باید اصل خبر را لمس کند. اصل خبر کلمه نیست که بخواوند. واقعیتی است که باید با همه اعضا و احساسش لمس کند. خبرنگار مقتول بودن را حس می‌کند تا خواننده‌اش خبر قتل مطلع شود. روزنامه‌نگار خانه از دست دادن را لمس می‌کند تا خواننده بداند در گوشه‌ای از کشورش سیل آمده. و خبرنگار پشت کلماتی که سیاه چاپ می‌شوند با هزار و یک رنگی که از هر واقعه روی بدنش مانده سکوت می‌کند تا مخاطب خبر از وقایع دنیای پیرامونش مطلع شود. روز خبرنگار بهانه کوچکی بود تا این حرف‌ها را روی کاغذ بریزم. هر چند می‌دانم این همه رنگ را دست آخر دستگاه چاپ روزنامه به رنگ سیاه چاپ می‌کند و شما از این همه کلمه فقط این خبر را می‌خوانید که امروز در تقویم به نام «خبرنگار» نام‌گذاری شده است.

عکس: leader.ir

۲۰

۱۸

۱۶